

نکته‌هایی چند درباره کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی

مهدی فرهانی منفرد

دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء

چکیده:

کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی، یکی از برجسته‌ترین فرهنگ‌مردان سده نهم ق/پانزدهم م و از نمایندگان جریانهای فکری - فرهنگی عصر خود به شمار می‌آید. بررسی شخصیت و زندگی او مخصوصاً از چند جهت اهمیت دارد. او که در هرات سنی‌نشین زندگی می‌کرد، دارای گرایشهای شیعی بسیار پررنگ بود و از پرکارترین نویسندگان روزگار خود به شمار می‌آمد و از شناخته‌ترین واعظان زمان خود بود. او به عنوان عالمی مفسر، منجم و ریاضی‌دان نیز شناخته می‌شد. با وجود این، زندگی‌اش چندان مورد توجه مورخان قرار نگرفته است. این نوشتار کوتاه می‌کوشد تا درباره آگاهیهای پراکنده موجود از زندگی او پرسشهایی را مطرح کند و در حدّ توان بر این آگاهیها بیفزاید.

کلید واژه‌ها: حسین واعظ کاشفی، تیموریان، هرات.

مقدمه

بررسی شخصیت و زندگی کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی مخصوصاً از چند جهت اهمیت دارد. او اگرچه در یکی از زیستگاههای مهم اهل سنت در شرق ایران - هرات - می‌زیست و با سیاستمداران و فرهنگ‌مردان برجسته‌ای چون سلطان ابوسعید تیموری، سلطان حسین بایقرا، امیر نظام‌الدین علیشیرنویایی و نورالدین عبدالرحمان جامی که همه از معتقدان مذهب سنت و جماعت بودند، نشست و برخاست داشت، گرایشهای شیعی

از زندگی و آثارش، کاملاً آشکار است. تألیف کتاب روضه الشهداء که به ذکر مصائب امام سوم شیعیان حضرت حسین (ع) و بیان رویدادهای سال ۶۱ هجری در صحرائی کربلا اختصاص دارد، مهم‌ترین اثر شیعی اوست. همین کتاب در مجالس سوگواری اهل بیت پیامبر اکرم (ص) خوانده می‌شد و به همین دلیل بعدها به چنین مجالسی به طور عام «روضه خوانی» که مقصود همان «روضه الشهداء» باشد، گفته شد و هنوز نیز چنین است. همچنین کاشفی یکی از پرکارترین نویسندگان روزگار خود بود که در زمینه‌های بسیار متنوع، آثاری بااهمیت و پرآوازه پدید آورد.

با آنکه او از مشهورترین واعظان روزگار خویش به شمار می‌آمد و در تفسیر، نجوم و ریاضی نیز شهرت داشت، زندگی‌اش چنان‌که شایسته است، محل توجه مورخان واقع نشده است. آگاهی‌های نابسنده‌ای هم که درباره زندگی او به صورت پراکنده در مآخذ گوناگون دیده می‌شود، در خور بررسی و نقد است. نویسنده در این نوشتار کوتاه می‌کوشد درباره این آگاهی‌های پراکنده پرسشهایی را درافکند و در حد بضاعت خود بر روشنی گوشه‌ای از تاریخ زندگی او همت گمارد.

زندگی‌نامه

تاریخ‌نویسان و تذکره‌نگاران معاصر کاشفی، درباره او چندان سخن نگفته‌اند. آگاهی‌های اندکی نیز که از آثار برخی از نویسندگان روزگار او مانند غیاث‌الدین خواند میر هروی به دست می‌آید، تنها به وصف جایگاه علمی او توجه دارد و در مجموع نابسنده است. بررسی آثار او و توجه به برخی از اسناد و منشآت دیوانی روزگارش، نکته‌های تازه‌ای را بر این آگاهی‌ها می‌افزاید.

به احتمال قوی، ولایت بیهق که سبزوار کنونی مهم‌ترین شهر آن بوده، زادگاه کاشفی بوده است. به طور طبیعی می‌توان پذیرفت که او تحصیلات خود را در سبزوار آغاز کرده و مقدمات علوم متداول زمان خود را در آن شهر فرا گرفته بود. نخستین سفرهای او از سبزوار به شهرهای نیشابور، طوس و مشهد، با پیشه‌ای که بعدها بدان شناخته شد، یعنی واعظی، پیوند داشت (هدایت، ۱۳۸۹) و هر چند از جزئیات این سفرها در منابع تاریخی اطلاعاتی به دست نمی‌آید، ولی می‌توان حدس زد که انگیزه اصلی این سفرها،

تحصیل علم بوده است.

عبدالواسع نظامی باخرزی در منشأ الانشاء مکتوبی را ضبط کرده است که نشان می‌دهد خانواده واعظ کاشفی در سبزوار آب و ملک داشته‌اند. این سند فرمانی است از سلطان حسین بایقرا که به درخواست واعظ کاشفی برای لغو عوارض «آبی بی زمین» در ولایت سبزوار صادر شده بوده است. این آب که در زمان سلطان ابوسعید تیموری، مشمول ۷۵ دینار کپکی مالیات سالانه بود، «به واسطه فترت روزگار به حوزه دیوان منتقل» شد و ظاهراً در این هنگام در اختیار واعظ کاشفی بوده است (نظامی باخرزی، منشأ الانشاء، ۱۸۵-۱۸۶).

مهم‌ترین رویداد زندگی واعظ کاشفی در سال ۸۶۰ ق / ۱۴۵۶ م به وقوع پیوست. در این زمان کاشفی پیری را به خواب دید که بعدها دانست شیخ سعدالدین کاشغری بوده است. فخرالدین علی کاشفی، فرزند او و نویسنده کتاب رشحات عین الحیات (۱۴۴-۱۴۵) حکایت این خواب و رویداهای پس از آن را چنین نقل کرده است:

«... می‌گفتند که در ماه ذی‌الحجه ستین و ثمانمانه در مشهد مقدس حضرت امام همام علی رضا - علیه التحیه والسلام - را در واقعه دیدم که از روضه قدم بیرون نهاد. عزیزی در برابر من پیدا شد به غایت نورانی، با شکوهی تمام ... پیش ایشان رفتم و سلام کردم و نیازمندی تمام نمودم. جواب دادند و التفات کرده، فرمودند که: «به این شهر کی آمده‌ای؟» گفتم: «دو سه روز شد که آمده‌ام»، گفتند: «کجا نزول کرده‌ای؟» گفتم: «فلان‌جا»؛ گفتند: «برو و احمال و اثقالی که داری، بیا و در منزل ما نزول کن که برای تو جای نیک مقرر کرده‌ایم». گفتم: «بنده شما را ملازمت نکرده‌ام»؛ فرمودند که: «مرا سعدالدین کاشغری می‌گویند، زود باش و خود را به منزل ما برسان». این گفتند و روان شدیم و من بیدار شدم».

فخرالدین علی ماجرا را چنین ادامه داده است که پدرش در پی آن خواب، به جستجوی سعدالدین کاشغری برآمد. نخست به سوی کسی به نام سعدالدین مشهدی هدایت شد. ولی او کسی نبود که به خواب کاشفی آمده بود. سرانجام کاشفی از همراهان قافله‌ای که از هرات به مشهد آمده بود، شنید که سعدالدین کاشغری پیرطریقت نقشبندی در هرات بوده و در همان ایام در گذشته است.

از این نوشته می‌توان دانست که کاشفی زمان زیادی در مشهد اقامت نداشته است.

کاشغری حدود شش ماه پس از مرگ به خواب او آمده بود و کمی پس از این خواب کاشفی با آنکه دریافت که کاشغری از دنیا رفته است، به هرات سفر کرد. این حکایت فخرالدین علی در خور تأمل و نقد است. آیا برآستی دعوت یکی از شیوخ طریقت نقشبندیه از طریق خواب، انگیزه عزیمت کاشفی به هرات بوده است؟

می دانیم که هرات بر خلاف شهرهای سبزوار، نیشابور، طوس و مشهد، شهری سنی نشین بود. شاید چندان تصادفی نبوده است که سفر کاشفی به هرات، مقارن شد با استیلا یافتن ابو سعید تیموری بر آن شهر. نکته در خور تأمل دیگر اینکه خود کاشفی حکایت این خواب و سفر را در هیچ یک از آثار خود ثبت نکرده است. با توجه به این نکات، باید پرسید که آیا فخرالدین علی با ذکر این حکایت - که گواهی بر درستی آن وجود ندارد - در صدد نبوده است که تلاش پدرش را برای راه یافتن به دربار ابوسعید پنهان بدارد و بر آن سرپوش گذارد؟ احتمال می رود که تقارن این دو رویداد، یعنی مرگ سعدالدین کاشغری و قدرت یافتن ابوسعید تیموری در هرات، فخرالدین علی را بدین نکته توجه داده باشد که عزیمت پدرش را با نخستین رویداد پیوند دهد نه با رویداد دوم. سندی در دست داریم که پیوستن کاشفی را به دربار ابوسعید تیموری تأیید می کند. این سند فرمانی است که به اشتباه «فرمان قاضی القضاتی ولایت بیهق برای کمال الدین حسین کاشفی واعظ» نامیده شده و در حقیقت مضمون آن قبول استعفای او از چنین شغلی است. از بررسی این فرمان، می توان به چند نکته مهم درباره واعظ کاشفی دست یافت. عبدالواسع نظامی باخرزی، مانند دیگر منشیان آن عصر در نگارش نامه ها و فرمانها صنعت ادبی براعت استهلال را به کار می برد؛ بدین معنی که بسیاری از واژگانی که در هر فرمان استفاده می کند، با پیشه ای که شخص دریافت کننده فرمان بدان شناخته می شده، همخوانی و سازگاری دارد؛ به عنوان مثال در فرمانی که درباره یکی از موسیقی دانان می نویسد، خود را ملزم می داند که از اصطلاحات مربوط به موسیقی بهره گیرد و در حقیقت کلام را بدان واژه ها مرصع کند. در فرمان مربوط به واعظ کاشفی تمامی واژه ها و اصطلاحاتی که به کار رفته، اصطلاحات نجومی است و این نکته نشان می دهد که او در زمان خود بیش از آنکه به عنوان یک مفسر یا واعظ شهرت داشته باشد، به عنوان یک منجم مطرح بوده است. در این فرمان، او با القاب «طریقت مآب، مولانا

العالم الفاضل الکاشف المعضلات المسائل، قدوة ارباب السیر و السلوک، ناصح اعظم الامراء والملوک» یاد شده و گفته شده است:

«در بلدة فاخر سبزوار و سایر مواضع ولایت بیهق، چون حکومت قضایای شرعیه را از مشارالیه اولی‌ والیق نبود، زمان دولت سلطان [سعید] خدمت ایشان را [...] به اختیار منصب شریف قاضی القضاتی آنجا تکلیف، و بعد از اجابت و امتثال فرمان وافی و مدتی [اشتغال به نسق مهمات دنیوی زمره ادانی و اعالی، [به سبب] جاذبه سلوک اعراض از اهل ظاهر و [به] یمن ملازمت سجاده توجه باطن و حضور خاطر و رابطه درس و افاده علوم [...] زمام اهتمام ایشان را به صوب استغفار مهم خطیر قضا معطوف داشته و چون نوبت دولت ما نیز به اقتضای لوازم همان امضای حکم قضای سابق به اسم سامی ایشان فرمود و مدت متمادی حیثما یقضیه الشریعة الشریفه اشتغال نموده، در این ولا ملاحظه همان مواضع که پیوسته نصب العین ضمیر ایشان بود، به وسیله انواع التماس و استعطاف، از تعهد منصب قضا معذور و معاف گشتند» (نظامی باخزری، منشأ الانشاء، ۱۱۶-۱۱۷).

این متن نشان می‌دهد که واعظ کاشفی به ابوسعید پیوسته و از جانب او به منصب قاضی‌القضاتی ولایت بیهق نیز گمارده شده است. نکته دیگر اینکه اگرچه همین فرمان در دوران حکومت سلطان حسین بایقرا نیز تأیید شده، ولی در هر دو مورد واعظ کاشفی در سبزوار دوام نیاورده و به هرات بازگشته است. در فرمان، علت بازگشت او به هرات، «اعراض از اهل ظاهر» و «ملازمت سجاده توجه باطن و حضور خاطر و رابطه درس و افاده علوم» دانسته شده است. احتمالاً پیوندهای واعظ کاشفی با دربار هرات، برای شیعیان سبزوار چندان خوشایند نبوده است. به طور طبیعی، سلطان ابوسعید و حسین بایقرا به دلیل سبزواری بودن واعظ و از آن مهم‌تر به دلیل گرایشهای شیعی او، وی را به چنان منصبی گمارده بودند، ولی سبزواریان به کسی که در شهری سنی‌نشین می‌زیست و با درباری سنی پیوند داشت بدگمان بودند. این بدگمانی در حکایتی که قاضی نورالله شوشتری از برخورد سبزواریان با او نقل کرده، بازتاب یافته است (۱۱۳/۱-۱۴۳).

گاهی که در نظر سبزواریان اهمیت بیشتری داشت، گرایشهای کاشفی به تصوف بود. سبزواریان به تشیعی ظاهرگرا و خشک‌گرایش داشتند و نمی‌توانستند این ابعاد صوفیانه شخصیت واعظ کاشفی را بپذیرند.

در حکایتی که بیشتر از قول فرزند وی فخرالدین علی آورده شد، گفته آمد که او پس

از آنکه کاشغری را در خواب دید، به هرات عزیمت کرد. در هرات واعظ کاشفی بر سر مزار کاشغری با عبدالرحمان جامی دیدار کرد و خواب خود را برایش باز گفت. هرچند خود واعظ کاشفی خواب خویش را چنین تعبیر می‌کرد که در جوار مزار کاشغری به خاک سپرده خواهد شد، ولی جامی تعبیر خواب او را پیوند سببی یافتن با خانواده کاشغری دانست (فخرالدین علی، همان، ۱/۲۵۳-۲۵۴). از سخنان فخرالدین علی که خود از سالکان و معتقدان طریقت نقشبندیه و قطب آن خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار بود، چنین برمی‌آید که پدرش ارادت جامی را پذیرفته و در جرگه معتقدان وی در آمده بود، چرا که حسین واعظ در همان دیدار به جامی گفته بود: «حالا که ایشان [کاشغری] نقل کرده‌اند و به جای ایشان شما می‌دید، اگر به طریق اشارت فرمایید غایت بنده‌نوازی باشد» (همان، ۱/۲۵۳).

فخرالدین علی مرید خواجه عبیدالله احرار بود و در یکی از ملاقاتهایش با او، از زبان احرار درباره پدرش شنیده بود که «من صفت وی را شنیده‌ام، می‌گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه وی مقبول خواص و عوام است» (همان، ۱/۴۹۰-۴۹۱). حسین واعظ کاشفی اگرچه به عبیدالله احرار نگرویده بود و با وی پیوند مرید و مرادی نداشت، یکی از مهم‌ترین آثار خود، الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة را به نام خواجه احرار تألیف کرد. عبدالواسع نظامی باخرزی در مقامات جامی (۲۵۳) آورده است که جامی از واعظ کاشفی درخواست کرد که اگر به هنگام مطالعه تفاسیر به نکته‌ای دست یابد که مناسب و موافق طریقت نقشبندیه بوده و در «کتب قوم» نیز ذکر شده باشد، آن را ثبت کند. این خواهش در حالی صورت پذیرفت که واعظ کاشفی نیز خود به همین کار مشغول شده و آیه‌ای را مطابق تعالیم نقشبندیه تفسیر کرده بود.

جدا از برخی آثار حسین واعظ کاشفی، مانند شرح وی بر مثنوی مولوی که بر گرایشهای صوفیانه او دلالت دارد، باید به فرمان دیگری اشاره کرد که سلطان حسین بایقرا برای او صادر، و منصب شیخی و سجاده‌نشینی خانقاه چهارسوی هرات را به او واگذار. در این نشان آمده که به مناسبت «مبارک اجلاس» او بدین منصب، جشنی عظیم ترتیب یافته و «مجمعی عظیم با ازدحام و درجات و سایر خواص و عوام» تشکیل شده بود و شایان ذکر است که منشی این نشان نیز از اصطلاحات نجومی به عنوان آرایه‌های

ادبی استفاده کرده است (زمجی اسفزاری، ۱۳۳-۱۳۷).

با وجود این نمونه‌ها، نمی‌توان واعظ کاشفی را صوفی نقشبندی دانست و گرایش او به این طریقت، تنها به صورت گرایشهای عرفانی معنا می‌یابد. او نه مرید خواجه عبیدالله احرار بود و نه از مریدان نورالدین عبدالرحمان جامی. گرایشهای عرفانی او که در برخی از آثارش بازتاب یافته است، به اندازه‌ای تحت تأثیر توانمندی علمی او قرار دارد که این جنبه از شخصیت واعظ کاشفی را در مقایسه با ابعاد دیگر شخصیت او بسیار کم‌رنگ کرده است.

حسین واعظ کاشفی با دربار سلطان حسین بایقرا نیز پیوند یافت. او در این شهر با امیر نظام الدین علیشیرنوایی رابطه‌ای ویژه برقرار کرد و برخی از آثار خود را نیز به درخواست و سفارش، یا به نام سلطان حسین و علیشیرنوایی تألیف کرده است. علیشیرنوایی در تذکره مجالس النفاثس (تألیف ۸۹۶ق) می‌نویسد که او مدت ۲۰ سال است که در هرات سکونت دارد (۹۳). بدین‌گونه، علیشیرنوایی قصد دارد چنین بنماید که حسین واعظ در ۸۷۶ق، یعنی چند سال بعد از قدرت یافتن حسین بایقرا به هرات عزیمت کرده است، در صورتی که چنین نیست و کاشفی سالها پیش از آن، در زمانی که رقیب سیاسی حسین بایقرا، ابوسعید میرزا، هرات را در اختیار داشت، بدان شهر در آمده بود. غلامحسین یوسفی، ظاهراً با در نظر داشتن همین سخن علیشیرنوایی می‌نویسد که واعظ کاشفی ۲۰ سال در هرات زندگی کرد (704)؛ در حالی که حتی براساس سخن نوایی که نادرستی آن آشکار شد. کاشفی تنها تا سال نگاشته شدن مجالس النفاثس، ۲۰ سال در هرات می‌زیسته، نه تا پایان عمر. در حقیقت، واعظ کاشفی از زمان ورود به هرات در ۸۶۱ق، تا هنگام مرگش در ۹۱۰ق نزدیک به نیم قرن در هرات زیسته بود.

در خلال این دوران نیم قرنه، او بارها نیز از هرات به دیگر شهرها عزیمت کرده و باز آمده بود. همان‌گونه که در فرمانی که پیشتر ذکر کردیم می‌توان دید، او دو بار برای تصدی شغل قاضی القضاتی به سبزواری عزیمت کرده بود. دیگر سفر واعظ کاشفی هم عزیمت به مرو بود. ظاهراً وی روزگاری نه چندان کوتاه را به همراه شاهزاده ابوالمحسن میرزا در مرو گذرانده است. از منابع تاریخی نمی‌توان بدین آگاهی دست یافت که

ابوالمحسن میرزا در چه تاریخی به حکومت مرو فرستاده شده، ولی روشن است که کاشفی در مرو در ملازمت او بوده و کتاب اخلاق محسنی را به نام او به رشته نگارش در آورده است. در این کتاب کاشفی اشعار متعددی را که در مدح شاهزاده ابوالمحسن میرزا سروده، آورده است (اخلاق محسنی، ۴۶، ۷۶، ۱۱۴). از خلال منابعی چون تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، اثر غیاث الدین خواندمیر، می توان از خبر شورش ابوالمحسن میرزا در مرو آگاه شد. خواندمیر، تاریخ وقوع این رویداد را سال ۹۰۴ق ذکر کرده است (۲۳۹/۴) و محمد یوسف واله اصفهانی (۳۱۳) در منبعی که در سده های بعد به رشته نگارش در آمده، این رویداد را ذیل وقایع سال ۹۰۸ق توضیح می دهد. با وجود این گزارشها، واعظ کاشفی در مقدمه اخلاق محسنی آورده که او به همراه شاهزاده ابوالمحسن میرزا در هرات به خدمت سلطان حسین بایقرا رسیده است (۴-۵). آمدن ابوالمحسن میرزا به دربار هرات و به نزد سلطان حسین بایقرا می تواند به معنی پایان یافتن شورش باشد؛ در این صورت چگونه می توان سال ۹۰۰-۹۰۴ را زمان نگاشته شدن کتاب اخلاق محسنی دانست، در حالی که شورش مرو در سال ۹۰۴ آغاز شده است و چند سال نیز طول کشیده است. بر این اساس، یا تاریخ نگارش کتاب درست نیست و یا مقدمه چندین سال پس از تألیف، به کتاب افزوده شده است. بازگشت واعظ کاشفی به هرات مقارن با یکی - دو سال پایانی زندگی او بوده است.

به نظر می رسد که واعظ کاشفی، پس از بازگشت از مرو به هرات، چندان مورد توجه قرار نگرفته باشد و اگر بپذیریم که در این زمان بیش از ۷۰ سال از عمر او می گذشته، می توان احتمال داد که آخرین سالهای زندگی او در هرات با تلخی و سختی سپری شده باشد. بویژه اگر توجه کنیم که حسین واعظ در حالی اخلاق محسنی را که در بردارنده آداب و شرایط سلطنت است، برای شاهزاده ابوالمحسن میرزا تألیف کرد که سلطان حسین بایقرا زنده بود و در هرات سلطنت می کرد و این کار او نمی توانست چندان خوشایند دربار بوده باشد.

روشن است که تا هنگام عزیمت به مرو، روابط واعظ کاشفی با دربار حسین بایقرا نیکو بود. او در مقدمه رساله حاتمیه (۵۱) که آن را به خواست سلطان حسین بایقرا به رشته نگارش در آورد آن سلطان را با حاتم طایی مقایسه کرده و او چنین ستوده بود:

«پس ... اگر حاتم هر روز شتری و گوسفندی چند قربانی کردی، او را میسر بودی. کرم این حضرت نگر که در دارا لسلطنه هرات بر سریر عزت متمکن است و ارباب فاقه و اسباب سؤال و محتاجان و فقیران و شکسته حالان از اطراف و جوانب خراسان و عراق، بلکه از زوایا و اقطار آفاق، روی به بارگاه سلطان السلاطین بالارث والاستحقاق آورده و دست حاجت گشاده‌اند و دامن تمتی آماده دارند و هر یک را به قدر حال خود از خوان نوال به اکمال، نواله‌ای حواله فرماید».

با وجود این از آنجا که تألیف کتاب اخلاق محسنی گونه‌ای تلاش برای فراهم آوردن جانشینی ابوالمحسن میرزا به سلطنت محسوب می‌شد، این روابط نیکو نمی‌توانست چندان داومی داشته باشد.

دیدگاه‌های حسین واعظ کاشفی در زمینه اخلاق سیاسی

اکنون که درباره برخی پیوندهای واعظ کاشفی با حکومت تیموریان سخن گفته شد، بایسته می‌نماید که پیرامون دیدگاه‌های سیاسی او نیز به اختصار بحث شود. اخلاق محسنی یا جواهرالاسرار اثر مهم او در زمینه حکمت عملی و اخلاق سیاسی است که بنابه نظری که در خور چون و چرا می‌نماید، در سال ۹۰۰ق تألیف شده است. همچنین چند فصل از کتاب الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة را نیز به اخلاق سیاسی اختصاص داده و در این فصول در باب آداب و وظایف حکومتگران، وزیران و امیران سخن رانده است.

کتب اخلاق سیاسی به دوگونه سیاست‌نامه‌نویسی و شریعت‌نامه‌نویسی تقسیم می‌شود. سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی بهترین نمونه نخستین گونه و احکام السلطانیة ماوردی مهمترین نمونه دومین نوع است. در این میان می‌توان کتبی را هم یافت که تلفیقی از هر دوگونه باشد و این دسته آثار را می‌توان اندرزننامه‌های شریعت‌مآبانه نامید. کتاب کاشفی از این گونه‌است (برای آگاهی از نمونه‌های مختلف این آثار نک: محمد تقی دانش پژوه، «چند اثر فارسی در اخلاق»، در این مقاله میان کتب مربوط به اخلاق سیاسی و فلسفه سیاسی تمایز قائل نشده و انواع مختلف کتب اخلاق سیاسی را نیز از هم تفکیک نکرده‌است).

اخلاق محسنی به اندرزننامه‌ها شباهت بیشتری دارد تا شریعت‌نامه‌ها. در این کتاب

مانند همه کتب حکمت عملی، از مدنی الطبع بودن آدمی و نیاز انسانها به اجتماع و به دنبال آن از نیاز جوامع به قانون سخن گفته شده است و همانند بسیاری از شریعت‌نامه‌های دوران اسلامی، این قانون قانون شریعت دانسته شده است و پادشاهان نیز جانشینان پیامبر اکرم (ص) و حافظان قانون شریعت به شمار آمده‌اند (کاشفی، اخلاق محسنی، ۵).

بدینسان او در آغاز کتاب، درجه پادشاهی را مرتبه نبوت می‌داند و معتقد است برای آنکه پادشاه حافظ قانون شریعت باشد، خود باید پیش از همه به این قانون عمل کند (همان، ۶). در پی این مقدمه که واجد نکته تازه‌ای هم نیست، کاشفی می‌افزاید:

«نزد خرد شاهی و پیغمبری چون دو نگینند و یک انگشتری
گفته آنهاست که آزاده‌اند کاین دو زیک اصل و نسب زاده‌اند.»

ولهذا حق سبحانه و تعالی بعد امر به اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود، به فرمانبرداری ملوک و سلاطین فرمود که «واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»؛ پس پادشاه باید که متخلّق به اخلاق صاحب شریعت باشد تا حفظ حدود شرع به شرایط آن توان کرد. و دیگر باید که تأمل فرماید که چون حق تعالی درباره وی این چنین کرامتی ارزانی داشته و او را بر طایفه‌ای از بندگان خود حاکم ساخته و رایت عظمت او را در ساحت «تُعزَمَن تشاء» برافراخته و ارادت ازلی افسر اختیار بر فرق اقتدار او نهاده و مشیت لم یزلی زمام امر و نهی جمعی از آفریدگان به قبضه تصرف او باز داده، هر آینه باید که ذات عالی خود را به صفات ستوده و سمات پسندیده موسوم و موصوف گرداند» (همانجا).

او سپس می‌نویسد که پادشاه باید چهل صفت را رعایت کند و بیان این چهل صفت چهل فصل یا باب کتاب اخلاق محسنی را تشکیل داده است. او در هر باب ابتدا آیه، حدیث یا روایتی را درباره موضوع آن باب بیان می‌کند. سپس به ذکر حکایتی تاریخی می‌پردازد و در پایان نیز سخن خود را با چند بیت شعر پایان می‌بخشد. در بعضی از بابها، تعداد حکایات تاریخی یا اشعار بیشتر شده و آن باب را فربه‌تر کرده است. بسیاری از اشعار نقل شده در کتاب، سروده واعظ کاشفی و برخی نیز برگرفته از دواوین اشعار دیگر شاعران زبان فارسی است. او این چهل صفت را بایسته پادشاهان دانسته است:

عبادت، اخلاص، دعا، شکر، صبر، رضا، توکل، حیا، عفت، ادب، علوهمت، عزم، جدّ و جهد، ثبات و استقامت، عدل، عفو، حلم، خُلق و رفیق، شفقت و رحمت، خیرات و مبرّات، سخاوت و احسان، تواضع و احترام، امانت و دیانت، وفا به عهد، صدق، انجاح حاجات، تأنی و تأمل، مشاورت و تدبیر، خرم و دور اندیشی، شجاعت، غیرت، سیاست، تقیّظ و خبیرت، فراست، کتمان اسرار، اغتنام فرصت و نیکنامی، رعایت حقوق، صحبت اخیار، دفع اشرار و تربیت خدم و حشم (همان، ۶-۷).

حکایات اخلاق محسنی نیز برگرفته از کتب اخلاق پیش از اوست. در حکایات او تنوع موضوعی در خور توجهی دیده می‌شود که در کتابهای پیشین وجود ندارد. اسکندر مقدونی، پادشاهان ایران باستان، حکومت‌هایی چون طاهریان و سامانیان، مأمون عباسی و حکمرانان دودمانهای غزنویان و سلجوقیان در حکایات کتاب اخلاق محسنی، به دفعات نام برده شده‌اند و حکایات کتاب کمتر دچار خطای تاریخی است.

در مواهب العلیّه نیز فصلهایی چون فصل یا اصل ششم با عنوان «در آداب و وظایف اهل حکومت و امارت و ارباب علم» به اندرزهای سیاسی اختصاص یافته است. ولی در هیچ یک از مباحث این کتاب نیز دیدگاهی تازه یا سخنی نو دیده نمی‌شود. واعظ کاشفی در زمینه سیاست، پا را از دایره اندرزگویی فراتر نمی‌نهد و تنها به ذکر حکایت و بیان حکمت می‌پردازد. به همین دلیل و هم به دلیل سادگی سبک ادبی آثارش، اخلاق محسنی را نمی‌توان در زمره کتب برجسته حکمت عملی قرار داد. کشکول‌وار بودن این کتاب، به گونه‌ای است که می‌توان گفت کاشفی دقت و سختگیری ویژه‌ای حتی در انتخاب حکایات نداشته و تنها به گزاردن تکلیف اندیشیده است.

منابع:

ابو یوسف، یعقوب بن ابراهیم، الخراج، قاهره، سلفیه، ۱۳۵۲ ق.
دانش پژوه، محمد تقی، «چند اثر فارسی در اخلاق»، فرهنگ ایران زمین، سال نوزدهم، ۱۳۵۲ ش.

زمچی اسفزاری، معین الدین، ترسل، منشآت معین الدین زمچی اسفزاری، نسخه دستنوشته فارسی، کتابخانه شماره ۲ مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۷۱۸.

- شوشتري، نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- کاشفی سبزواری، حسین، اخلاق محسنی، به کوشش مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- همو، رساله حاتمیه، به کوشش سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، مهر ۱۳۲۰ ش.
- کاشفی سبزواری، فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، به کوشش علی اصغر معینیان، تهران، [شهریور ۱۳۵۶ ش].
- نظامی باخرزی، عبدالواسع، مقامات جامی، گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی خراسان در عصر تیموریان، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- همو، منشأ الانشاء، به کوشش رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- نویسی، امیرنظام الدین علیشر، مجالس النفاثس، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۳ ش.
- واله اصفهانی، محمد یوسف، خلدبرین، نسخه دستنوشته فارسی کتابخانه ملی ملک، ش ۴۱۷۶.
- هدایت، رضاقلی، تذکره ریاض العارفین، به کوشش علی گرکانی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- Gholam Hosain Yousofi, "Kashifi", *Encyclopaedia of Islam*, Second edition, Vol.4, Leiden, 1978.